

## ما را چه به غزه...!

در روایات طنز آمیز بازاریان آمده است: روزی یکی از جهانگردان فرانسوی برای دنیانوردی به ایران آمدند. از بخت شوم و یا شور و ترش آن بیچاره سفرشان مصادف بود با محرم ما ایرانیها. ایشان وقتی از اینجا به دیار خود برگشتند یکی از روزنامه نگارها موی دماغشان شد و دو پا در یک کفش که باید یک تک پا مصاحبه ای از شما بگیرم.

سؤال اول این بود: ایران را چگونه یافتی؟

ایشان در جواب گفتند: در حقیقت ایران را بیشتر از آنچه گمان می بردم یافتیم. مردمی چرب زبان، میهمان نواز، و غربی دوست، با فرهنگی شرقی زیبا و تمییز... ولی چیزی که خیلی مرا بدرد آورد؛ عقب ماندگی رسانه ای این کشور بود: گویا در این کشور اخبار بر کول مورچه های لنگ حمل میشود. بطور مثال عرض کنم: نزدیک به هزار و چهار صد سال پیش یکی از امامانشان در کربلا کشته شده بود. و تازه خبرش به ایرانیان رسیده بود و همه داغدار و پریشان به سر و روی خود می کوبیدند!...

این حکایت تلخ هر سال، و شاید هر ماه، و اگر راستش را بخواهید حکایت هفته وار ما ایرانیهاست. از هر سالمان بیش



از ۹۰ روز عزاست. گریه بر تاریخی که بیش از دو نیمی را تاریخ

نویسان خودشان دروغ می پندارند!

همیشه گمان می کردم ما ایرانیان از نژادی غیر از نژاد سایر مسلمانها

هستیم. در همه چیز با جهان اسلام فرق داریم؛ عیدهای ما غیر از

عیدهای آنها... نماز ما غیر از نماز آنها... روزه ی ما دو روز بعد از

روزه ی آنها ... خلاصه ما برای خود اسلامی ایرانی زده داریم. با رنگ

و بو و فهم و درکی مخصوص بخود... هر جوری بخواهیم می دوزیم و

آنطور که میلمان باشد پینه می زنیم و گردن تاریخ و متون دینی را

مطابق خواسته های خود کج می کنیم!

اما امسال کشف جدیدی به لیست اکتشافات نگارنده اضافه شد. و آن

اینکه ما ایرانیها با تمام بشر همخوانی نداریم. ما را رهی است و آنان را

ره دیگر... گویا ما در منظومه ای غیر از منظومه ی آفتابی و یا شمسی

آنان بسر می بریم!!

امروز عاشوراست. و مردم سراسیمه وار بسوی جایی در حرکتند. زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر هم شتابان بیرون می دوند، برخی زنجیره های آهنین و برخی تیرهایی کوچک و برخی کاردهایی تیز در دست دارند، ذهنم به ناگاه

شروع کرد به زدن پنجه در ششها: اول گمان بردم که اینها بسوی غزه در حرکتند، شاید ملت ایران تصمیم خود را

گرفته و میخواهد رژیم صهیونیستی این غده سرطانی منطقه را از ریشه بر کند. و هزار و یک شایدهای دیگر ذهنم را

گل آلود کرد.

بلا فاصله تصمیمم را گرفتم و دستهایم را بالا زده به آشپزخانه هجوم برده یک پروند چاقوی میوه کشی را به جیب زده در پی مردم براه افتادم. این لشکر کاملاً مسلح به تمام سلاحهای سرد روز به یک مرکز بسیار بزرگ که حسینیه امام صادق نام داشت رسید. از داخل حسینیه سر و صدای گریه و زاری بود و داد و فریاد. گفتم شاید اینجا غزه است و بم افکنهای اسرائیلی مشغول درو کردن مردم بیگناه.



هر کس وارد می شد سراسیمه پیراهنش را پاره می کرد و شروع به سیلی و مشت زدن به سر و صورت و سینه خودش، و اگر مسلح به زنجیر بود که پوست کمر بیچاره اش را می کند. و اگر تبر زینی در دست داشت پیشانیاش را می شکافت..

مردی هرکول که به آقای سلیمانی قهرمان کشتی سابق کشورمان شبیه بود پسر بچه مظلومی را گرفته با چاقویی

تیز یا ابا الفضل گویان سرش را چون هندوانه کاشان به دو نیم تقسیم کرد...

مات و مبهوت به این خونهای سرخی که در راه هیچ و پوچ ریخته می شوند، و به این مردم با عقل و شعور حیرتزده زل زده بودم.

تمام دنیا چه مسلمان و چه مسیحی؛ چه دیندار و چه بی دین، چه در جهان به اصطلاح اسلامی و چه در غرب استعمار پیشه، همه دنیا امروز به درد مظلومان ستمدیده فلسطینی می نالد. و بر لاشه های کودکان معصوم اشک ناتوانی و نوحه یأس می سراید. و ما ایرانیان چنین غافل از دنیا و دین خود

را اسیر یک مشت خرافات و یک عده آخوند مذهب ساز و دین فروش و جاه طلب و دنیا پرست کرده ایم.

آخر چرا؟!..

آیا ما مسلمان نیستیم تا بحال برادران مسلمانمان در غزه بنالیم..

و آیا ما انسان نیستیم تا بدرد انسانهای مظلوم و ستمدیده بگرییم..



يا اينکه برآستی ما در منظومه ای دیگر و در کره ای دیگر بسر می بریم، و نظام پست و تلگراف ما هنوز بر پشت مورچه های لنگ سوار است و خبر غزه را به ما نرسانیده.  
خبر کربلا و شهادت امام حسین (ع) تازه پس از هزار و چهارصد سال بما رسیده! خبر غزه کی خواهد رسید؟ خدا بهتر می داند.

